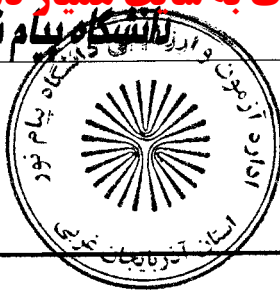




الف: عین الأصحّ و الأدقّ في الترجمة و التعريب و المفهوم:

۱. أمضي شبابه في الرّحلات و درّس علي علماء البصرة و الكوفة.
الف. جوانی‌اش را در سفر گذراند و نزد عالمان بصره و کوفه درس خواند.
ب. جوانان سفر را دوست دارند و از عالمان بصره و کوفه درس می‌آموزند.
ج. همه دوران جوانی خود را در سفر گذراند، و از عالمان بصره و کوفه بهره برد.
د. عالمان بصره و کوفه در دوره جوانیش به او دانش روز را آموختند.
۲. لقد بُلي المسلمون بمصائب لم يبتل بها أحد من الأمم.
الف. مصیبت‌های مسلمانان همان بلاهائی است که ملت‌های دیگر به آن دچار می‌شوند.
ب. مسلمانان به مشکلاتی آزموده می‌شوند که هیچ‌یک از ملت‌ها به آن آزموده نشدند.
ج. مسلمانان به مصیبت‌هایی دچار شدند که هیچ‌یک از ملت‌ها دچار آن نشدند.
د. ملت‌ها به مصیبت‌هایی دچار شدند که احدی از مسلمانان به آن دچار نشدند.
۳. وهب الله يأكله حباً من غير علاج.
الف. او دانه‌های گندم را بدون آنکه بخورد، برای علاج و درمان هبه کرد.
ب. فرض کن او دانه گندم را بی‌آنکه به صورت نان درآید، بخورد.
ج. دانه‌های گندم را به او ببخش تا آن را به صورت نان درآورد.
د. او دانه‌های گندم را بی‌آنکه به صورت نان درآید، می‌خورد.
۴. من استطاع أن يكون حديثاً حسناً فليفعَل.
الف. اگر می‌توانی از خود نام نیک بجا بگذاری، چنان کن.
ب. هر کس بتواند حدیثی خوب به زبان بیاورد، پس انجام دهد.
ج. هر کس توانست سخن خوب بر زبان جاری کند، چنان کند.
د. هر کس بتواند سرگذشت نیکی باشد، چنان کند.
۵. أيها الناس! ما فعلت من شيء فافعلوا مثله.
ای مردمان ...
الف. از آنچه من انجام دادم، شما انجام ندهید.
ب. آنچه را شما انجام می‌دهید، من آن را انجام نمی‌دهم.
ج. هر چه من انجام دادم شما نیز مانند آن انجام دهید.
د. من انجام نمی‌دهم آنچه را شما انجام داده‌اید.
۶. ذروني و هؤلاء القوم، فإنهم لا يطلبون غيري.
الف. من را با این قوم واگذارید، زیرا که آنان تنها من را می‌خواهند.
ب. من در کنار این قوم ذره‌ای بیش نیستم، مرا تنها بگذارید.
ج. من در کنار این قوم خواهم ماند، چون آنان غیر از من کسی ندارند.
د. این قوم ذریه من هستند و جز من را نمی‌خواهند.



۷. لَوَادَعِيَ لَهُ فِيهَا الْمَعْجَزَةُ لِأَشْبَهَ عَلِي قَوْمٍ.

الف. اگر ادعای معجزه می‌کرد، پذیرش آن ممکن نبود.

ب. اگر قومی به اشتباه ادعای معجزه می‌کرد، او نمی‌پذیرفت.

ج. اگر معجزه‌ای در آن وجود داشت، ادعایی بیش نبود.

د. اگر آن معجزه خوانده می‌شد، قومی آن را باور می‌کردند.

۸. لَا يَصْطَلِي بِنَارِهِ وَلَا يَدْخُلُ فِي غَبَارِهِ وَلَا يَنَاقِبُهُ قَرْنٌ.

الف. به آتش او کس نمی‌سوخت، کسی با او وارد میدان نمی‌شد، و هماوردی نداشت.

ب. یکه تاز میدان بود، کسی به گردش نمی‌رسید و همتایی در مبارزه نداشت.

ج. شجاع و بی‌باک بود، همتایی در مبارزه نداشت، یکه‌تاز میدان نبرد بود.

د. آتش خشم او همه را می‌سوخت، کسی به گردش نمی‌رسید، یکه‌تاز قرن بود.

۹. أَضَحَّتْ مَنَازِلُهُمْ فَقَرًّا مَعْطَلَةً.

الف. خانه‌ها خالی از سکنه و متروک گشت.

ج. منزلگاه‌های آنان همواره آباد بود.

۱۰. لَا تَرْفَعَنَّ بَاطِلًا وَلَا تَجْلِسَنَّ حَقًّا.

الف. حق را ره پای دار و باطل را حبس کن

ج. باطل را احیا نکن و حق را ضایع مکن

۱۱. قَدْ كَلَفْنَاكَ شَطَطًا وَ أَتَعْنَاكَ.

الف. ما کارهای پراکنده به او تکلیف کردیم و او خسته شد.

ب. او ما را بسیار به زحمت انداخت و ما را خسته کرد.

ج. شما را بیش از حد به رنج انداختیم و شما را خسته کردیم

د. به شما تکلیف کردیم که رنج بیهوده نبرید.

۱۲. عَالِلُهُمْ مَجْفَوٌ وَ غَنِيَهُمْ مَدْعُوٌّ.

الف. نیازمندان و ثروتمندان دعوت شده بودند.

ج. هم نیازمند محروم شده بود و هم ثروتمند.

۱۳. وَاحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَقِيلُ رَأْيَهُ وَيَنْكَرُ عَمَلَهُ.

الف. از همنشینی کسی که رایش سست و کارش ناپسند است، بپرهیز.

ب. به کسی که نظرش بیهوده و کارش ناستوده است، هشدار بده.

ج. دوری کن از کسی کارش نکوهیده و سخنش نسجیده است.

د. همنشینی مکن با کسی که نظرش نکوهیده و حرفش نسنجیده است.



۱۴. خرجنا إلی بلادک و اخترناک علی من سواک.
الف. تو را و کشورت را انتخاب کردیم، چون با دیگران فرقی نداشتی.
ب. تو را با دیگران برابر دیدیم، به همین سبب نزد تو آمدیم.
ج. به سرزمین تو آمدیم و از میان دیگران تو را برگزیدیم.
د. به کشورت تو خروج کردیم، و دیگران را بر تو ترجیح دادیم.
۱۵. ما نُزِلَ تحتَ هذه الشجرة قطً ا لآ نبيّ.
الف. زیر سایه این درخت فقط پیامبران فرود می‌آیند.
ب. زیر سایه این درخت تنها پیامبر فرو می‌آید.
ج. این درخت و سایه‌اش فقط به پیامبران اختصاص دارد.
د. زیر سایه این درخت هرگز کسی فرو نیاید مگر پیامبر.
۱۶. أَنْتَ أَنْقَذْتَنَا مِنَ السَّبِّ وَ الشَّتْمِ.
الف. تو ما را از دشنام و ناسزا رهایی دادی.
ج. تو همان هستی که به ما دشنام و ناسزا گفتی
ب. تو از دشنام و ناسزا خیلی دوری
د. تو نه اهل دشنامی نه اهل ناسزا
۱۷. فَلَمْ يَمْ يَمْ هُمْ بَعْدَ ذَلِكَ قَائِمَةً إلی الْآنَ.
الف. بعد آن ماجرا تا کنون دیگر نتوانست سر بلند کند.
ب. پس از آن تا به امروز دیگر قیام و شورش نکردند.
ج. پس از آن روز تا به امروز دیگر قدرتی نیافتند.
د. از آن روز تا کنون دیگر جنگی به راه نیانداختند.
۱۸. مِنْ جَاءَ بِصَالِحٍ فَلَهُ عَشْرَةُ آلَافٍ دِينَارٍ.
الف. هر کسی کار نیکی انجام دهد، ده هزار دینار پاداش دارد.
ب. هر کس همراه صالح باشد، بیست هزار دینار باید بپردازد.
ج. هر یک از شما عمل صالحی انجام دهد، ده هزار دینار پاداش دارد.
د. هر کس صالح را بیاورد، ده هزار دینار از آن اوست.
۱۹. فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ.
الف. خدا را به شایستگی آنچنان که حق اوست، یاد کنید.
ب. تقوای الهی پیشه کنید آن چنان که شایسته است.
ج. مانند تقوا پیشه‌گان، تقوای الهی پیشه کنید.
د. از خدا بترسید، و حقی از تقوا پیشه‌گان ضایع نکنید.
۲۰. فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ.
الف. به خدا سوگند، آنچه انجام می‌دهید، خدا آگاهست.
ج. هیچ چیز از دید خدا پنهان نمی‌ماند.
ب. آنچه انجام می‌دهید، در محضر و منظر خداست.
د. کاری که انجام می‌دهید، از چشم خدا پنهان نیست.



ب: عین الصَّحیح فی التَّشکیل:

۲۱. فانک ما تقدم من خير يبق لك ذخره.
- الف. تُعَدُّم، يَبْق، ذُخْرَه ب. تُقَدِّم، يَبْق، ذُخْرَه ج. اُنْكَ، خَيْر، لَكَ د. يَبْق، خَيْر، ذُخْرَه
۲۲. فلينظر الرجل إلى سيفه و ليتها و ليصلح من شأنه.
- الف. يُنْظَر، الرَّجُل، يَتَهَيَّأ ب. يَتَهَيَّأ، شَأْنُه، سَيْفُه ج. يَنْظُر، سَيْفُه، يُصْلِح د. فلينظر، يَصْلَح، شَأْنُه
۲۳. إن صاحبك أظهر أمراً فكتب إليه بما شاكلة
- الف. أمراً، شَاكِلَه، أَظْهَر ب. صَاحِبْكَ، كَتَبْتُ، شَاكِلَه ج. أَظْهَرُ، كَتَبْتُ، أَمْرًا د. صَاحِبْكَ، أَظْهَرُ، كَتَبْتُ
۲۴. فعبدنا الله وحده فلم نشرك به شيئاً
- الف. فَعَبَدْنَا، اللهُ، نُشْرِك ب. اللهُ، وَحْدَه، نُشْرِك ج. وَحْدَه، فَلَمْ، بِهِ د. عَبَدْنَا، وَحْدَه، نُشْرِك

ج: عَيْن الصَّحیح فی إعراب الكلمات الّتي أُشير إليها خطأ

۲۵. فصارت هذه الغزاة سبياً لإخراج الروم أموالهم.
- الف. مفعول به شبه فعل اخراج و منصوب ج. مفعول به لفعل محذوف ب. خبر صار و منصوب د. مفعول معه و منصوب
۲۶. أعطيك علي أسرك آيائي ما شئت.
- الف. مفعول به المقدم لفعل شئت ج. لا محل له من الإعراب لأنّه حرف ب. مفعول به شبه فعل أسر د. مفعول به ثانٍ لفعل أعطى
۲۷. ولم يبق من آثارها القديمة إلا اطلال بالية.
- الف. مستثنى منقطع و مرفوع ج. فاعل لفعل لم يبق و مرفوع ب. مستثنى مفرغ و منصوب د. مستثنى متصل و مرفوع
۲۸. أنشدني شعراً أستحسّنه
- الف. جمله معترضة لا محل له من الاعراب ج. جمله حالیه و منصوب محلاً ب. جمله وصفیه و منصوب د. جمله وصفیه و مرفوع محلاً
۲۹. لم تزل الرُّسُل تتردّد بينها في ذلك.
- الف. خبر «لم تزل» و منصوب محلاً ج. اسم «لم تزل» و مرفوع محلاً ب. جمله حالیه و منصوب محلاً د. جمله وصفیه و منصوب محلاً
۳۰. هبّ الأيام مسأله
- الف. مبتدأ مؤخر و مرفوع ج. حال مفردة و منصوب ب. خبر و مرفوع لفظاً د. مفعول به ثانٍ لفعل هب